

## بررسی و نقد

# استنادات قرآنی مخالفان توسل

**چکیده:** از سوی دشمنان دین و با بهره جستن از دینداران ناآگاه و یا متعصبی چون وهابیت و به قصد ریشه‌کن کردن اسلام اصیل این شبهه مطرح می‌شود که «توسل» به اولیاء الله شرک است! بر همین اساس می‌گویند نباید به زیارت امامان بروید؟ این پژوهش با روشی تحلیلی توصیفی به پاسخ این شبهه پرداخته است. شبهه بر دو محور استوار است: ۱- کسی را واسطه‌ی بین خود و خدا قرار دادن غلط است. ۲- اگر هم بشود به آدم زنده توسل جست، به مرده نمی‌شود. پاسخ محور اول: قرآن خود امر به استفاده از وسیله برای تقرب به خدای متعال کرده است و کلمه‌ی وسیله را عام آورده و مصادیقی از انبیاء و پیروانشان نیز ذکر کرده که از توسل بهره جسته‌اند؛ مانند: فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام که پدر را واسطه‌ی آمرزش گناهان خود قرار دادند. پاسخ محور دوم: اولیاء مرده نیستند، چون به تصریح قرآن شهدا زنده‌اند و توسل به اولیاء، توسل به زنده است، نه مرده. توسل، دنیا و آخرت بشر را به کامل‌ترین وجه می‌سازد و چون درّ نایاب است مورد حمله‌ی دشمنان و مخالفان قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، روایات، توسل، وسیله.

### علی کشاورزی

نویسنده‌ی مسئول  
دانشجوی کارشناسی ارشد  
تفسیر و علوم قرآن  
دانشکده‌ی تربیت مدرس قرآن  
مشهد  
Alikeshavarzi 46@yahoo.  
com

### دکتر محمد رضا جواهری

استادیار دانشگاه فردوسی  
مشهد  
Javaheri@ferdowsi.um.ac.ir

### تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۶/۹/۳  
پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳

## ۱. مقدمه

از دیر باز مخالفان فکری مکتب تشیع به انحاء مختلف به شیعه حمله کرده‌اند و شبهات بسیار و گوناگونی را طرح کرده‌اند. یکی از شبهاتی که برعلیه شیعه هم در گذشته و هم در زمان حاضر مطرح کرده و می‌کنند، بحث «توسل» به اولیاء الله است. که متأسفانه امروز هم تأثیر آن را در برخی از افراد به ویژه جوانان دختر و پسر ناآگاه خودی نیز می‌توان دید که می‌گویند: چرا باید به زیارت قبور امامان رفت و آهن و در دیوار را بوسید؟ آدم اگر خواسته‌ای هم داشته باشد از خود خدا می‌تواند بخواهد. از آن گذشته، آدم از یک مرده بخواهد واسطه‌ی بین او و خدا شود! چرا خودش مستقیماً با خدا حرف نزند و خواسته‌اش را از او نخواهد؟! ظاهر شبهه، عوام‌فریبانه است و ممکن است هر فرد کم‌اطلاع و سست‌ایمانی را بفریبد!

این پژوهش، در صدد پاسخ به شبهه‌ی طرح‌شده، یعنی «توسل» می‌باشد. واژه‌ی «تَوَسَّلُ» که از ریشه‌ی «وَسَّلَ» است، در لغت بمعنای: درخواست، استدعا و التماس است و «تَوَسَّلَ الی» به معنای: دست به دامان کسی زدن است و کلمه‌ی «وسیله» که از همان ریشه است به معنای واسطه و میانجی است (آذرتاش، ۱۳۹۴ ش، ص ۱۲۰۸). بنابراین کاری که شیعه می‌کند واسطه قرار

دادن مقربان درگاه الهی بین خود و خدا برای رسیدن به خواسته‌های مشروع است که مخالفان از این واقعیت فهم خلافی دارند و یا چشم خود را بر واقعیت می‌بندند و مذهب امامیه را متهم به شرک می‌کنند و می‌گویند: شیعه به غیر خدا متوسل می‌شود، و غیر خدا را می‌پرستد. و بدان واسطه پیروان این مذهب را تکفیر می‌کنند.

## ۲. آیات مستمسک دشمنان

در ذیل چند نمونه از مجموعه آیات قرآن کریم، که مستمسک دشمنان ناآگاه و یا بعضاً مغرض در باب توسل قرار گرفته مورد بررسی قرار می‌گیرد. شش آیه از آیاتی که مورد سوء برداشت مخالفان در بحث توسل قرار گرفته است به شرح زیر است:

### ۱.۲. آیه‌ی اول (پرستش برای تقرب)

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (زمر، ۳) یعنی: آگاه باشید که دین خالص از آن خدا است، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: (اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند)، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند!

مخالفان می‌گویند: در این آیه شریفه از زبان مشرکان می‌فرماید: [ما (این بت‌ها) را نمی‌پرستیم مگر برای تقرب جستن به خدا]، پس شیعیان هم که

متوسل می‌شوند به اولیاء برای تقرب به خدا، نوعی پرستش غیر خدا و شرک است. در پاسخ باید گفت: آیا آنها در زندگیشان در هیچ کجا، به هیچ کس توسل پیدا نمی‌کنند؟ هرگز از وسیله و واسطه‌ای استفاده نمی‌کنند؟ اگر با بزرگی، مسئولی کارداشته باشند و بدانند واسطه‌ای می‌تواند آنها را به آن بزرگ و یا مقام عالی‌رتبه برساند از آن واسطه کمک نمی‌طلبند؟ اگر بگویند: نه! که خلاف واقع است و اگر بگویند: آری. آن‌گاه باید پرسید: آیا برای زندگی زود گذر دنیا، و برای خواسته‌های دون پایه دنیوی، واسطه‌گری و واسطه‌جویی جایز است؟ آن هم برای دسترسی به کسانی که مقاماتشان اعتباری است! امروز مدیرند، فردا نه! امروز فرمانروا و بالادستند، فردا فرمان‌بر و زیر دست! آیا چنین توسل دنیوی رواست؟! اما برای تقرب به عالی‌رتبه‌ترین مقام عالم هستی و برآوردن تمام نیازهای دنیوی و اخروی، استفاده از واسطه اشکال دارد؟! هرچند خود آن مقام برتر، که برتر از او کسی متصور نیست خودش امر به تقرب جستن از مقربان در گاهش نموده باشد؟! اصولاً این یک امر عقلی است. وقتی انسان کسی را بسیار دوست دارد و این شخص محبوبش، دست کسی را بگیرد، نزد او بیاورد، خوب طبیعی است، انسان هم به دوست دوستان خود توجه نموده و ابراز علاقه می‌کند.

شیعه نیز همین کار را می‌کند. خداوند پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام را دوست دارد، شیعیان هم با محبوبان درگاه خدا به در خانه‌اش می‌روند تا خداوند بیشتر به آنها توجه کند.

در تفسیر مجمع‌البیان آمده است: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» یعنی: آگاه باش دین خالص برای خداوند است. خالص چیزی باشد که آمیخته به ریا و شهرت و

وجهی از وجوه دنیا نباشد و دین خالص عبارت از اسلام است و این قول «حسن» است ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ یعنی: و آنان که گرفتند به غیر از او اولیائی را؛ و گمان کردند که غیر از خداوند مالک دیگری است که مالک ایشان می باشد می گویند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ یعنی: عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند، نزدیک کردنی؛ یعنی شفاعت کنند از ما نزد خداوند» (طبرسی، بی تا، ج ۲۱، ص ۱۴۲).

در تفسیر المیزان آمده است: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ در سابق گفتیم که مسلک و ثنیت معتقد است که خدای سبحان بزرگ تر از آن است که ادراک انسان ها محیط بر او شود، نه عقلش می تواند او را درک کند و نه وهم و حسش. پس او منزّه از آن است که ما، روی عبادت را متوجه او کنیم. ناگزیر واجب می شود که از راه تقرب به مقربان او به سویش تقرب جوئیم و مقربان درگاه او همان کسانی اند که خدای تعالی تدبیر شوون مختلف عالم را به آنان واگذار کرده است. ما باید آنان را ارباب خود بگیریم، نه خدای تعالی را. سپس همان ها را معبود خود بدانیم و به سویشان تقرب بجوئیم تا آنها به درگاه خدا ما را شفاعت کنند، و ما را به درگاه او نزدیک سازند. و این آلهه و ارباب عبارتند از ملائکه و جن و قدیسین از بشر، اینها ارباب و آلهه حقیقی ما هستند» (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷، ص ۳۵۵).

همان گونه که در دو تفسیر شریف ملاحظه شد، هرچند مشرکین «آلهها» را شفیع و وسیله ی تقرب به درگاه خداوند می دانستند. اما، هم آیه ی شریفه صراحت دارد ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا﴾ و هم دو مفسر فوق، توضیح دادند: که مشرکین «آلهها» را می پرستیدند و عبادت می کردند. یعنی آن معبودان را در

عرض خدای متعال و مستقل در تأثیر گذاری می‌دانستند و حال آنکه شیعه هرگز کسی غیر خدا را شایسته پرستش نمی‌داند و مؤثر حقیقی را خدای متعال می‌پندارد و اولیاء را واسطه‌ی بین خود و خدا دانسته و در طول خداوند می‌داند، نه در عرض خدا و مستقل در تأثیر. مشکل مشرکان دو چیز بود: نخست: پرستش مقرب‌ها؛ و دوم: نالایق بودن مقرب‌ها. آنها به زعم خود بت‌ها و آله‌های دیگر را مقرب می‌دانستند. در حال آنکه اگر آنها را از کسانی انتخاب می‌کردند، که خود خدای تعالی آنها را مقرب خوانده است. نصف راه را درست رفته بودند و درست بودن نصف دیگر راه این بود که این مقرب‌ها را نپرستند. بلکه به عنوان واسطه و وسیله‌ی تقرب از آنها استفاده کنند. اگر چنین می‌کردند دیگر مورد نکوهش پروردگار قرار نمی‌گرفتند و از سوی خدای تعالی مشرک خوانده نمی‌شدند.

## ۲.۲. آیه‌ی دوم (کسی را با خدا نخوانید)

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (جن، ۱۸) یعنی: و اینکه مساجد از

آن خدا است، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید!

از این آیه به غلط استفاده کرده و می‌گویند: خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید: غیر خدا را با خدا نخوانید، و حال آنکه شیعه چنین می‌کند، پس مشرک است!

گفتیم شیعه هیچ‌کس را با خدا و در عرض خدا نمی‌داند. بلکه خدا را قائم به ذات خود می‌داند. و غیر از خدا هر چه که باشد و به هر درجه‌ای که باشد را مخلوق خدا می‌داند. جا دارد مستشکل از خود بپرسد گروهی که در طول تاریخ بعد از پیامبر ﷺ از هیچ قدرتی نترسیده و در برابر طواغیت زمان ایستاده،

ظلم‌ستیز بوده و بیش از هر فرقه‌ی دیگری بر عبادت و اطاعت خدا پافشاری دارد، قائل به شرک است؟! یا دیگرانی که سر تعظیم در برابر دشمنان دین فرود می‌آورند و به جای اینکه مستکبران را دشمن خود بگیرند، هم کیشان خود را که از فرقه دیگری هستند دشمن خود می‌گیرند، مشرکند؟! با کمی دقت و کنار گذاشتن تعصب، حقیقت روشن است.

در تفسیر نمونه آمده است: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» در اینکه منظور از «مساجد»، در اینجا چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر شده: نخست اینکه: منظور مکان‌هایی است که در آنجا برای خدا سجده می‌شود که مصداق اکمل آن، مسجد الحرام، و مصداق دیگرش سایر مساجد، و مصداق گسترده‌ترش، تمام مکان‌هایی است که انسان در آنجا نماز می‌خواند، و برای خدا سجده می‌کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر ﷺ که فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ ظَهْرًا» یعنی: تمام روی زمین، سجده‌گاه و وسیله‌ی طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده است. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۳۵۰) همه‌جا را شامل می‌شود... تمام معابد، مخصوص خدا است و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی‌توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است. دوم اینکه: منظور از مساجد، اعضای هفت‌گانه سجده است، این اعضا را تنها برای خدا باید بر زمین گذاشت و برای غیر او جایز نیست. و سوم اینکه: منظور از «مساجد» همان «سجود» است، یعنی همواره سجده باید برای خدا باشد و برای غیر او نمی‌توان سجده کرد» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۲۵، ص ۱۲۴ تا ۱۲۶).

آستان بوسی برخی از زائران ائمه عليهم السلام برای بعضی این شبهه را ایجاد کرده است که شیعیان برای امامان خود سجده می‌کنند و این عمل کفر است.

همان‌طور که در صراحت آیه دیدیم سجده برای غیر خدا را روا نمی‌دارد. (اگر مساجد را طبق نظر بعضی از مفسران، مطلق سجده بدانیم) باز سجده باید برای خدا باشد. در تفسیر نمونه (که از تفاسیر شیعه است) نیز، مشاهده شد، مساجد را به هر سه معنای محتمل (محل سجده، اعضای هفت‌گانه سجده، و مطلق سجده) آورده شد، یعنی شیعیان بهتر از هر کسی می‌دانند که سجده فقط و فقط باید برای خدا باشد. در واقع آستان بوسی، سجده برای خدا است، در برابر امام. به عبارتی دیگر آنها خدا را شکر می‌کنند و در برابرش سجده می‌کنند که آنها را پیرو ائمه علیهم‌السلام اطهار قرار داد. و این چیز عجیب و غریبی نیست. چون در قرآن کریم نمونه‌هایی از آن را مشاهده می‌کنیم: یک نمونه دستور خداوند به فرشتگان برای سجده به آدم (نک، بقره، ۳۰). که در اصل سجده به خدا است، نه به آدم علیه‌السلام. هرچند فرموده برای آدم علیه‌السلام سجده کنید؛ نمونه دیگر، آنجا که جناب یعقوب پیامبر علیه‌السلام و همسرش و یازده فرزندش در مقابل یوسف پیامبر علیه‌السلام سجده کردند (نک، یوسف، ۴ و ۱۰۰). و قطعاً آنان برای یوسف پیامبر علیه‌السلام سجده نکردند، بلکه برای خدا و تشکر از پروردگار، به خاطر دیدار مجدد حضرت یوسف علیه‌السلام و نعمت‌هایی که خداوند به آنها عطا فرموده بود، سجده کردند.

در تفسیر فوق در ادامه آمده است: «با این حال بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده‌اند، از جمله آیه‌ی ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ می‌باشد، آنها می‌گویند: مطابق این آیه قرآن دستور می‌دهد نام هیچ‌کس را همراه نام خدا نبرید، و جز او را نخوانید، و شفاعت نطلبید! ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد،



بلکه هدف از آن نفی شرک، یعنی چیزی را هم ردیف خدا در عبادت، یا طلبیدن حاجت، قرار دادن است. به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد مشرک است، همان گونه که واژه‌ی «مع» در جمله «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ» به این معنی گواهی می‌دهد که نباید کسی را هم ردیف «خدا» و مبدأ تأثیر مستقل دانست» (همو، ۱۲۸).

### ۳.۲. آیه‌ی سوم (غیر خدا، سراب است)

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (رعد، ۱۴)  
یعنی: دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می‌خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی‌گویند! آنها هم چون کسی هستند که کف‌های (دست) خود را به سوی آب می‌گشایند تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید! و دعای کافران، جز در ضلال (و گمراهی) نیست!

این آیه نیز مثل آیه‌ی قبل مورد بهره‌برداری سوء از طرف مخالفان قرار گرفته و شیعیان را به استناد آن مشرک می‌دانند.

در ترجمه‌ی تفسیر کاشف آمده است: «﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ﴾. خدا حق است و هرکس برای او کار کند و به او توکل نماید، پاداشش خواهد داد و هرکس نافرمانی و سرپیچی کند، شایسته مجازات خواهد بود. هرکس غیر خدا نظیر بت‌ها و امثال آن را بخواند، در واقع باطل، سراب، سنگ و جماد را خوانده

است که نه زیان می‌رساند و نه سود. ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ دعای کافران بسان تشنه‌ای است که دود را ابر و سراب را آب می‌انگارد و دو دستش را دراز می‌کند تا آنها را پراز آب کند و دهانش را باز می‌کند تا آب بنوشد و تشنگی‌اش را فرونشاند، اما ناگهان پندارش به دریغ‌ها و اندوه‌ها تبدیل می‌شود» (مغنیه، ۱۳۷۸ ش، ج ۴، ص ۶۰۷ و ۶۰۸).

همان‌طور که در توضیح تفسیر کاشف ملاحظه می‌گردد منظور از کسانی که غیر خدا را می‌خوانند در این آیه‌ی شریفه بت پرستان هستند که بت و امثال آن را به جای خدا می‌خوانند، که اینان تشبیه شده‌اند به کسانی که سراب را به جای آب می‌بینند؛ نه مسلمان پیروی قرآن و سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرین آن حضرت . جا دارد از این آنان بپرسیم مشرکینی که در طول تاریخ بشر غیر خدا را پرستیده‌اند به چه تعالی و رشد انسانی رسیده‌اند؟ همین مشرکان زمان حاضر را در نظر بگیرید. در سایه‌ی شرک به چه جایگاه و شأن انسانی رسیده‌اند؟ مردم جامعه‌ی خود را به کجا سوق داده‌اند؟ شاید بگویند این همه تمدن غرب و توسعه‌ی سیاسی، اجتماعی، و علمی را نمی‌بینید! آنها توسعه یافته‌ترند یا مسلمانان! پاسخ این است: رشد علم تجربی غرب را نمی‌توان انکار کرد، در پزشکی، مهندسی، رسانه و ... انصافاً رشد زاید الوصفی کرده‌اند اما دو نکته در اینجا حایز اهمیت است اول اینکه: رشد صرفاً بشری و بدون تبعیت از فرامین الهی ناقص است و به موازات سودی که به همراه دارد ضررهای قابل توجهی هم دارد؛ به عنوان نمونه آسیبی که از کارخانه‌ها به اکوسیستم و طبیعت وارد می‌شود و اثر زیان بار برخی از داورهای پزشکی بر کسی پوشیده نیست تا آنجا که هر از چند گاه خود سازندگان داروها دارویی را مضر تشخیص داده و استفاده از

آن را ممنوع می‌کنند؛ و از این نمونه در شاخه‌های مختلف علم و تکنولوژی بشر فراوان است. دوم اینکه: آیا این رشد در علوم تجربی، توانسته است جامعه‌ی آنها را با معیارهای انسانیت آشنا کند و به آن برساند؟ یا برعکس انحطاط فکری، پوچ‌گرایی، و سقوط از شأنیت انسانی در بین آنان موج می‌زند. تا آنجا که پست‌ترین اعمال، که حیوانات از انجام آن شرم دارند، مثل هم‌جنس‌گرایی را نه تنها پذیرفته، بلکه قانون کرده‌اند.

اگر کسی بگوید در جوامع مسلمان و بعضاً شیعه هم فساد زیاد است. پاسخ روشن است: عامل فساد، بی‌دینی است. اگر برخی از مسلمانان هم مرتکب فساد شوند یا ضعیف‌الایمانند، و یا اساساً دین ندارند، و به اسم، مسلمانند و یا اینکه دین را لقلقه زبان، قرار داده‌اند و منافقند. و الا در طول تاریخ شما یک موحد واقعی را نمی‌توانید بیابید که اهل فساد بوده باشد. با این توضیح روشن شد که چرا شیعه را که مکتب انسان‌ساز و تعالی‌بخش دارد و بیش از هر مکتبی بر توحید، آن هم در همه‌ی ابعادش، چه نظری و چه عملی، پافشاری دارد مشرک می‌خوانند؟ قضاوت چندان دشوار نیست؛ آیا تسلیم و سرسپردگی به استکبار جهانی شرک است و یا مبارزه با دشمنان توحید و مظلومان و مستضعفان عالم؟!

#### ۴.۲. آیه‌ی چهارم (پرستش غیرخداحتی، نبی و فرشته ممنوع)

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾  
 (الإسراء، ۵۶) یعنی: بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند.

این آیه‌ی شریفه نیز مثل دو آیه‌ی قبل خواندن غیر خدا را کاری عبث می‌داند

و در این آیه لحن کلام را تغییر داده و با خطاب‌ی تحقیر آمیز به آنان می‌گوید: بخوانید معبودان غیر خدا را، ببینید آیا می‌توانند مشکلی از شما حل کنند؟ یعنی چرا خود را بی‌جهت خسته می‌کنید و از موجودات مثل خود و یا ضعیف‌تر از خود کمک می‌جوئید؟ در اینجا نیز آقایان توسل را هدف قرار داده و گفته‌اند: خداوند فرموده حتی مسیح و عزیر و ملائکه را نپرستید و شیعه با توسل به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ آنها را می‌پرستد!

در ترجمه‌ی تفسیر کاشف آمده است: «﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ بسیاری از مفسران می‌گویند: این آیه و آیه‌ای که پس از آن آمده، در شأن کسانی نازل شده که فرشتگان، عیسی و عزیر را می‌پرستیدند و مقصود آیه، پرستش‌کنندگان بت‌ها نیست» (همو، ج ۵، ص ۹۵).

در تفسیر مقتنیات الدرر نیز آمده است: «﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ لنزول: کان بعض المشرکین یقولون: نحن نعبد بعض المقرّبین من عباد الله فقوم عبدوا الملائكة، و قوم عبدوا عزیرا، و قوم عبدوا المسیح، و قوم عبدوا نفرا من الجن؛ فنزلت الآیة: إِنَّ الَّذِينَ تَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ رَبُّهُمْ أَلِهَةٌ لَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ و جلب النفع لكم «وَلَا تَحْوِيلًا» للحالة التي تکرهونها إلى حالة تحبونها و من كان بهذه الصفة فإنه لا يصلح للإلهية و لا يستحقّ العبادة» (حائری طهرانی، ۱۳۳۸ ش، ج ۶، ص ۲۴۶).

آن‌گونه که از توضیح دو تفسیر فوق بر می‌آید تفاوت این آیه با آیات قبلی در این است که در آیات گذشته، بت پرستان را مورد خطاب قرار داده بود، اما این آیه‌ی شریفه کسانی را که عیسی ﷺ، ملائکه و یا بعض از اجنه را معبود

خود می‌پندارند مورد خطاب قرار داده است و ظاهراً می‌خواهد بفهماند که غیر خدا هرکس را مستقل در تأثیر بدانید و بخوانید، شرک است. اگر تمامی تفاسیر مفسران بزرگ، چه اهل تسنن و چه شیعه مورد بررسی قرارگیرد، مشاهده می‌شود که از نظر جمیع مفسران، شریک قرار دادن برای خدا به هر شکلی که باشد، ولو اینکه کسی حتی فرشته، نبی، یا امامی را شریک خداوند قرار دهد او را مشرک و عمل وی را مصداق کفر می‌دانند. بنابراین اتهام شرک به تمام فرق اسلامی و از جمله شیعه که مذهب خود را از نزدیک‌ترین افراد به پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ گرفته است، اتهامی ناروا است!

## ۵.۲. آیه‌ی پنجم (من نزدیکم بگو مرا بخوانند)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (البقره، ۱۸۶) یعنی: و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)!

خداوند در این آیه‌ی شریفه به صراحت انسان را متوجه خود کرده و فرموده: هر آن و لحظه، که بندگان مرا بخوانند، من نزدیکم و بلافاصله آنان را اجابت می‌کنم. در اینجا نیز می‌توانند بگویند: از این واضح‌تر خدا بگوید: خودم هستم! نزدیک نزدیک هم هستم! خودم را بخوانید. نه دیگری را. هیچ‌کس را با من نخوانید.

جوادی آملی در تفسیر تسنیم می‌نویسد: «از پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره‌ی ربوبیت، کیفیت تدبیر، اشراف، حضور و اجابت خداوند (نه اصل هستی و خالقیت

او) و نحوه‌ی اجابت خواسته‌ها سؤال شد و خداوند سبحان با تعبیرهای سرشار از عطوفت و نیز با حذف واسطه پاسخ داد: من نزدیکم و دعای هر بنده‌ی داعی را که مرا (نه غیر مرا و نه مرا و غیر مرا) بخواند اجابت کنم» (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ش، ج ۹، ص ۳۸۹).

در تفسیر نمونه آمده است: «هنگامی که بندگانم از تو در باره‌ی من سؤال کنند بگو من نزدیکم ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ نزدیک‌تر از آنچه تصور کنید، نزدیک‌تر از شما به خودتان، و نزدیک‌تر از شریان گردن هایتان چنان که در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق، ۱۶). سپس اضافه می‌کند: "من دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند اجابت می‌کنم ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ بنابراین باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند ﴿فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ و به من ایمان آورند ﴿وَ لِيُؤْمِنُوا بِي﴾ باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است!

«عبد الله بن سنان» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله‌ی رسیدن به هر حاجت است، نعمت‌ها و رحمت‌هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی‌توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد! (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۶۸). آری او به ما نزدیک است، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است! ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾

(مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۶۳۸).

بنابراین مقام این آیه، در بیان شناساندن جایگاه خداوند به انسان است، نه در بیان رد یا قبول توسل. به اصطلاح منطقیون اثبات شیء نفی ما ادا نمی‌کند. اینکه پروردگار عالم خود را نزدیک معرفی بفرماید، دلیل بر نادرست بودن «واسطه» بین خود و بندگان نیست. چون در جای دیگر در همین کتاب شریف استفاده از «وسیله» را مشروع دانسته بلکه به تمسک جستن بدان نیز توصیه می‌فرماید که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

## ۶.۲. آیه‌ی ششم (کافران گرو مرده واقعی اند)

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ (نمل، ۸۰)  
یعنی: مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی!

مخالفان با استناد به آیه‌ی فوق که می‌فرماید: ای پیامبر تو نمی‌توانی کلامی به گوش مردگان برسانی ...، چنین برداشت کرده‌اند: همان‌گونه که مرده نمی‌شنود، پیامبر صلی الله علیه و آله هم که به تصریح قرآن مرده است «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ» بعد از رحلت از دنیا مثل مابقی مردگان نمی‌تواند بشنود، پس توسل به یک مرده و او را طرف خطاب قرار دادن در حالی که می‌دانیم او قادر به شنیدن نیست کاری بیهوده است! و با این استدلال شیعه را متهم می‌کنند به کار لغو و خطاب به آنان می‌گویند: چرا از مردگان تقاضا می‌کنید؟ آنها که نمی‌شنوند!

در ترجمه‌ی تفسیر بیان السعادة آمده است: «﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ جواب سؤال مقدر است، گویا که محمد صلی الله علیه و آله گفته باشد: آیا چیزی به آنان نگویم؟

پس فرمود: چیزی به آنان نگو، چون آنان مردگانند ... ﴿وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾ و تو نمی‌توانی آنان را بشنوانی و شنوا کنی، چون آنان از انسانیت مرده هستند، نمی‌توانند ندای انسان را بشنوند، چون آنان نسبت به ندای انسان کر هستند. لفظ ﴿لَا تُسْمِعُ﴾ با تا به صورت خطاب و لفظ ﴿الصُّمَّ﴾ با نصب خوانده شده است. ﴿إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ وقتی پشت به تو می‌کنند که در نتیجه حتی اشاره را نیز نمی‌فهمند. و لفظ ﴿مُدْبِرِينَ﴾ حال تأکیدی یا غیر تأکیدی است» (سلطان‌علی‌شاه، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۱، ص ۱۱۷).

در تفسیر القرآن العظیم نیز آمده است: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ قال: هذا مثل ضربه الله للكافر؛ كما لا يسمع الميت كذلك لا يسمع الكافر ولا ينتفع به. و فی قوله: ﴿وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ يقول: لو أن أصما ولی مدبرا ثم ناديته لم يسمع، كذلك الكافر لا يسمع ولا ينتفع بما يسمع» (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۲۲۱).

در تفسیر بحر العلوم نیز آمده است: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ فهذا مثل ضربه للكفار، فكما أنك لا تسمع الموتى، فكذلك لا تفقه كفار مكة» (سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۵۹۲).

از توضیحات تفاسیر فوق روشن شد، که خدای تعالی در بیان احوال بعض از کفار است و می‌خواهد به پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ بفرماید: که خود را برای هدایت چنین کافرانی خسته نکن. چون آنها نمی‌خواهند حرف تو را بشنوند، هر چند بدانند که تو درست می‌گویی. آنها مثل مرده‌ها هستند. یعنی قلب آنها مرده است. روح آنها مرده است. مشکل از تو نیست. مشکل از آنان است. آیه‌ی شریفه در بیان این نیست که بفرماید: مردگان مطلقاً قادر به شنیدن نیستند. اگر



چنین بود رفتن بر سر قبور مردگان و خواندن فاتحه برای آنان و سخن گفتن با آنان معنایی نداشت، و حال آنکه این سنت پیامبر ﷺ بود که مکرر بر سر قبور اموات می‌رفتند و ضمن تلاوت قرآن و فاتحه با آنان سخن می‌گفتند و اصحاب نیز می‌دیدند و به ایشان تأسی می‌کردند. و امروزه نیز در بین بسیاری از مسلمانان این سنت حسنه جاری است و به ویژه شب‌ها و روزهای جمعه به زیارت قبور می‌روند و سنت نبوی را بر پا می‌دارند.

«در روایتی محمد بن مسلم می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم؟ آیا مردگان را زیارت کنیم؟ فرمود: بله. عرض کردم: آیا وقتی ما به زیارتشان می‌رویم، آنان صدای ما را می‌شنوند؟ فرمود: بله، به خدا سوگند، چنین است، مسلماً آنان از آمدن شما خبردار شده و شادمان می‌گردند و با شما انس می‌گیرند.» (ابن طاووس، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۶۴).

در روایت دیگر صفوان بن یحیی می‌گوید: «به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا میت سلام و دعای شخص را در نزد قبرش می‌شنود؟ فرمود: بله، آیا مردگان کفار می‌شنوند و مؤمنان نمی‌شنوند؟! (البته ما این روایت را به صورت اختصار نقل نمودیم) شاید مقصود از فرمایش حضرت علیه السلام که فرمود: مردگان کفار می‌شنوند، همان کافرانی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از کشتن و به چاه انداختن آنان در جنگ بدر به آنها خطاب نمود: آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود، به حقیقت دریافت نمودم. بعد فرمود: آنان می‌شنوند، همان‌گونه که شما می‌شنوید» (همو، ص ۱۶۵).

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی میت خود را دفن نمودید و از خاک سپاری اش فارغ شدید، وارث یا خویشاوند یا دوست او در

کنار قبر ایستاده و دو رکعت نماز بخواند، در رکعت اول سوره‌ی فاتحه و معوذتین و در رکعت دوم سوره‌ی «حمد» و اگر خواست سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، و سوره‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخواند، که این دو سوره از سوره‌های مهم که در نمازهای نافله خوانده می‌شوند، می‌باشند. و بعد رکوع و سجده بجا آورده و در سجده‌اش بگوید: «سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ، وَ قَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ» یعنی: پاک و منزّه است خداوندی که به قدرت خویش، عزیز و سربلند، و با مرگ بر بندگانش سلطه دارد. سپس سلام نماز را گفته و رو به قبر نموده و بگوید: ای فلانی پسر فلانی، این نماز برای تو و یارانت باشد» (همو، ص ۱۶۳).

### ۳. آیات مجوز توسل

تا اینجا شش آیه از آیاتی که مورد سوء برداشت مخالفان شیعه، در بحث «توسل» قرار گرفته بود، بررسی شد، از این نمونه آیات در جاهای دیگر قرآن کریم یافت می‌شود که مشابه همین آیات است و نیازی به طرح آنان نیست.

اکنون با ذکر چهار نمونه از آیات قرآن کریم، به نوعی دیگر به شبهات مطرح شده پاسخ داده می‌شود. هرچند در ذیل آیاتی که گذشت ضمن تشریح آیات پاسخ‌های داده شد.

شبهاتی که در آیات فوق مطرح بود دو محور کلی داشت:

الف) شبهاتی که «وسیله» را بین انسان و خدا مردود می‌دانست و قائل بر این بود که وقتی خود خدای متعال فرموده: کسی را با خدا نخوانید. من به شما نزدیکم، هرگاه مرا بخوانید شما را اجابت می‌کنم. دیگر چه دلیلی وجود دارد که به غیر خدا متوسل شد.

ب) شبهه‌ای که «توسل» به اموات را زیر سؤال می‌برد. و پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام که از دنیا رفته‌اند را داخل در اموات می‌دانست و می‌گفت: نباید آنان را «واسطه» بین خود و خدا قرار داد و از آنان چیزی خواست.

### ۱.۳. پاسخ به شبهات دسته اول (استفاده از وسیله)

#### ۱.۱.۳. آیه‌ی اول (استفاه عام از وسیله)

﴿وَمِنَ آيَاتِهِ يَرْيَكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (روم، ۲۴) یعنی: و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می‌دهد که هم مایه‌ی ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله‌ی آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که می‌اندیشند!

بحر العلوم آورده است: «قوله ﷻ: ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ يَرْيَكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا﴾ من الصواعق إذا كنتم بأرض قفر، ﴿وَطَمَعًا﴾ للمطر. ﴿خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ منصوبان على المفعول له المعنى يريكم للخوف والطمع، خوفا للمسافر وطمعا للمقيم. ﴿وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ یعنی: المطر ﴿فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ﴾ أى: بالنبات ﴿بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ أى: لعلامات ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ عن الله ﷻ فيوحدونه (سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۳، ص ۹).

و در تفسیر نمونه آمده است: «از نشانه‌های خدا این است که برق را که هم مایه‌ی ترس است هم مایه‌ی امید، به شما نشان می‌دهد ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ يَرْيَكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾. «ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت «صاعقه»

در می‌آید و هر چیز را در حوزه‌ی آن قرار گیرد آتش می‌زند و خاکستر می‌کند، و «امید» از نظر نزول باران که غالباً بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می‌ریزد. بنابراین، برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱۶، ص ۴۰۱).

همان‌گونه که در آیه‌ی شریفه و در توضیح مفسران مشاهده گردید، خداوند می‌فرماید که برق را، پیشاهنگ و وسیله‌ی نزول باران قرار داده است. همین برقی که می‌تواند، برای مسافر ایجاد ترس و خطر کند، برای مقیم و ساکنان شهرها، ره‌آورد امید و بارش رحمت الهی است. در التحقیق ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» دارد: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» (مصطفوی، ۱۳۸۶ ش، ج ۱۳، ص ۱۶۵) یعنی: خداوند ای‌ی دارد که امور را از غیر مجرای طبیعی خودش یعنی از طریق اسباب انجام دهد. از این نمونه آیات که سنت جاری پروردگار را در تدبیر عالم هستی، از طریق اسباب و واسطه‌ها بیان می‌دارد، در قرآن کریم کم نیست، (مثل ارسال بادهای جابجا کردن ابرها، باران را سبب رویش گیاهان قرار دادن و ...) پس کسی نگوید: که خداوند خودش مستقیماً و بدون استفاده از هیچ واسطه‌ای امور را تدبیر می‌کند. البته که اگر خداوند اراده کند، بمحض اینکه بگوید: کن (باش)، فیکون (پس می‌شود). اما همین‌طور که بیان شد، پروردگار عالم در جای‌جای قرآن کریم تصریح می‌فرماید: که امور عالم را بواسطه‌ی اسبابی که خودش آفریده است انجام می‌دهد. صد البته که اسباب مستقل در تأثیر نیستند و فاعل مطلق و ما یشاء خود خداوند است. اما بحث بر سر استفاده یا عدم استفاده از اسباب است که روشن شد.

### ۲.۱.۳. آیهی دوم (انبیاء و ملائکه نیز با وسیله، تقرب می جویند)

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ (الإسراء، ۵۷) یعنی: کسانی را که آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند، وسیله ای هر چه نزدیک تر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

در تفسیر مقتنیات الدرر آمده است: «ثُمَّ رَجِعَ سُبْحَانَهُ إِلَىٰ ذِكْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُوحِّدِينَ فِي الْآيَةِ الْأُولَىٰ فَقَالَ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ إِلَى اللَّهِ وَ يَطْلُبُونَ الْقُرْبَةَ وَ «الْوَسِيلَةَ» بِالْعِبَادَةِ إِلَيْهِ «أَيُّهُمْ» أَفْضَلُ وَ «أَقْرَبُ» وَ ذَكَرَ ذَلِكَ حَتَّىٰ عَلَى الْاِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ تَرَكَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ الْخَبِيثَةَ. فليكن الإنسان يرجو رحمة الله و يخاف عذابه ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ﴾ يجب أن يحذر منه» (حائری طهرانی، ۱۳۳۸ ش، ج ۶، ص ۲۴۶).

در الوجیز نیز آمده است: طلب الجئنة «﴿أَيُّهُمْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ إِلَىٰ رَحْمَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَبْتَغِي الْوَسِيلَةَ إِلَيْهِ بِصَالِحِ الْأَعْمَالِ» (واحدی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۶۳۹).

در تفسیر خلاصه ی منهج الصادقین آمده است: «آورده اند که بنو مدلج ملائکه را و خداعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر بماندند آیه آمد که ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ آن گروه از ملائکه و جن آناند که می خوانند ایشان را و می پرستند ﴿يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ می جویند بسوی پروردگار خود. و سیله: یعنی تقرب به طاعت و عبادت به حضرت او ﴿أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ هر کدام از ایشان که نزدیک ترند بمنزله و مرتبه یعنی آنها که مقربان

درگاهند از ملائکه و جن توسل می‌کنند به حق تعالی. پس غیر مقرب بطریق اولی «و یزجون رَحْمَتَهُ وَ یخافونَ عَذَابَهُ» و امید می‌دارند بخشش او را و رحمت او را و می‌ترسند از عذاب «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» به درستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار به آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند هم‌چو سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش کردند» (کاشانی، ۱۳۶۳ ش، ج ۳، ص ۱۱۷).

درسه تفسیر فوق ملاحظه گردید که گروهی از مشرکان، حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ، گروهی ملائکه، و گروهی جن را می‌پرستیدند. خداوند آنان را سرزنش فرموده و از عذاب الهی بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: آنان را که شما می‌پرستید خود برای تقرب به خداوند از وسیله‌ای همچون طاعت، عبادت و اعمال صالح بهره می‌جویند. یعنی برای تقرب به ذات اقدس الهی «وسیله» لازم است، همچنان که در آیه‌ی شریفه صراحت دارد. اما به نظر مفسران این «وسیله»، طاعت، عبادت یا اعمال صالح است، که اینها بیان مصداق است. و آن هم نظر مفسران فوق است. و الا بیان آیه، مطلق و عام است و هر نوع وسیله‌ای که خداوند اجازه استفاده از آن را داده باشد شامل می‌شود.

### ۳.۱.۳. آیه‌ی سوم (امر به مؤمنین برای استفاده از وسیله)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

در الوجیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» أي اتقوا معاصیه و اجتنبوها «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» أي اطلبوا إليه بما یرضیه من الطاعات، و قیل: الوسيلة أفضل درجات الجنة؛ و روى عن النبي ﷺ أنه قال: سلوا الله لى الوسيلة فانها درجة فى الجنة لا ينالها إلا عبد واحد، و أرجو أن أكون أنا هو «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ» أي فى طريق دينه مع أعدائه؛ و الجهاد فى سبيل الله قد يكون باليد و اللسان و القلب و با سيف و القول و الكتاب «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» أي لكى تظفروا بنعيم الأبد، و المعنى اعملوا على رجاء الفلاح و الفوز و قیل: لعل و عسى من الله واجب، فكأنه قال: اعملوا لتفلحوا» (دخيل، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۱۴۸).

در ترجمه تفسیر مجمع البيان نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» ای مؤمنان از معصیت خدا اجتناب کنید. «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» حسن و مجاهد و عطا و سدى و ... گویند: يعنى بوسيله طاعات، طلب قرب به خدا کنید. گویى می فرماید: کارى کنید که سبب خشنودى خدا باشد و شما را بحضرتش نزدیک سازد. عطا نیز گوید: «وسيله» عالی ترین درجات بهشت است. از پیامبر گرامی ﷺ است که: «برای من از خداوند «وسيله» را مسألت کنید که درجه ای است در بهشت که تنها یکی از بندگان خدا به آنجا می رسد و من امیدوارم که همان بنده باشم» (طبرسى، بی تا، ج ۷، ص ۲۲).

و در تفسیر نمونه آمده است: «و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و هم چنین پیروی از پیامبر ﷺ و امام علیّ و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می باشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان علیّ و صالحان که نشانه علاقه

به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است. و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همان‌طور که گفتیم «وسیله» در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می‌گردد» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۴، ص ۳۶۵).

و در ترجمه‌ی تفسیر بیان السعادة نیز آمده است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» وسیله‌ای که بتواند آن عقوبت را ساقط کند، بجوئید. چون خطاب به مؤمنان است مقصود از «وسیله» که با الف و لام معرفه شده است کسی باید باشد که بعد از ایمان به رسول ﷺ توبه را قبول کند و توبه به دست او باشد و این نیست مگر امام که به دعوت باطنی ولوی دعوت می‌کند، لذا ائمه‌ی هدی ﷺ آن را به خودشان تفسیر کرده‌اند» (سلطان‌علی‌شاه، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۳۲۶).

در شرحی که در تفسیر الوجیز و مجمع‌البیان آمده مشاهده شد که «وسیله» را برترین درجه‌ی بهشت معرفی کرده و از قول نبی مکرم اسلام ﷺ آورده است که فرمود: برای من از خداوند «وسیله» بخواهید که درجه‌ای در بهشت است و بدان نمی‌رسد جز فقط یکی از بندگان خدا و من امیدوارم که آن بنده باشم. از این بیان معلوم می‌شود که «وسیله» چیز کوچکی نیست و به راحتی قابل فهم برای هر کسی نمی‌باشد و نزد خداوند بسیار ارزشمند است و چون در قرآن این لفظ به صورت مطلق و عام آمده است جا داشت مفسرانی که «وسیله» را صرفاً به معنای عبادت گرفته‌اند در تاریخ و سنت و سخنان پیامبر ﷺ دقیق جستجو می‌کردند و نظر آن حضرت ﷺ را پیرامون آن جویا می‌شدند. این چیزی که باید در دست انسان باشد، تا بتواند به مقام قرب برسد، و خداوند هم همراه داشتن آن را به



صورت سر بسته امر کرده است، حقیقتا چیست؟

از توضیح صاحبان تفاسیر نمونه و بیان السعاده، معلوم شد که حداقل به عنوان یک مصداق باید شفاعت جستن از پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام را قبول کرد و آن ذوات مقدس را «وسیله‌ی» تقرب درگاه الهی دانست. مگر نه این است که به تصریح قرآن، حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام «وسیله» آمرزش فرزندان خطاکارش شد و واسطه‌ی بین فرزندان و خدای متعال گردید و از ساحت قدس پروردگار برای آنان طلب آمرزش کرد (نک، یوسف، ۹۷ و ۹۸). آیا رسول ختمی مرتبت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اشرف و خاتم رُسل است، و اهل بیت طاهرینش عَلَيْهِمُ السَّلَام نمی‌توانند واسطه‌ی بین خدا و مؤمنین باشند! در حالی که در قرآن کریم آمده است: پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور شد برای مؤمنین دعا کند و خداوند فرمود: برای آنان دعاکن زیرا که دعای تو برای آنان موجب آرامش است (نک، توبه، ۱۲۹) و در خصوص توسل مؤیداتی نیز در روایت وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می‌شود.

در بحار الأنوار آمده است: «﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ آنچه را که بوسیله‌ی او به ثواب و قرب الهی نائل می‌شوید انجام دهید یعنی طاعت و عبادت و ترک معصیت پس از معرفت و شناسایی امام و پیروی و متابعت از حضرتش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (و سل الی کذا. یعنی تقرب و نزدیکی با و پیدا کرد) و علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته معنای آیه این است که بواسطه‌ی امام و بوسیله‌ی او بخدا نزدیک شوید ﴿وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾ در راه او جهاد کنید و با دشمنان علنی و دشمنان درونی بجنگید ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ با رسیدن بقرب الهی و دست‌یابی بکرامت و فضل او رستگار می‌شوید» (مجلسی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱، ص ۲۷۸).

و در مناقب ابن شهر آشوب نیز آمده است: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ أَنَا وَسَيْلَتُهُ وَ أَنَا وَوَلَدِي ذُرِّيَّتُهُ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ ق، ج ۳، ص ۷۵). یعنی: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: به سوی او (برای تقرب به خدای تعالی) وسیله‌ای داشته باشید و من و فرزندم (از ذریه‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وسیله‌ی (تقرب) به (خدا) هستیم».

در کتاب جلوه‌های اعجاز معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام آمده است: «در جنگ خیبر «سلمة بن اکوع» ضربتی خورد. به حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شتافت و شفا خواست. حضرت از آب دهانش بر آن مالید و خوب شد و تا لحظه مرگ او درد نکرد» (قطب‌الدین راوندی، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۱).

و نیز آمده است که: «یکی از جوانان انصار مادر پیر و کوری داشت. این جوان مریض شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عیادتش رفت، و جوان مرد. مادرش گفت: خدایا! من به امید اینکه در هر مصیبتی یاری‌ام کنی به سوی تو و پیامبرت، هجرت نمودم، این مصیبت را بر من تحمیل نکن! انس می‌گوید: پارچه را از صورتش برداشتیم زنده شد و با ما سخن گفت» (همو، ص ۳۲).

## ۲.۳. پاسخ به شبهاتِ دسته دوم (یعنی: توسل به مرده‌گان ممنوع)

آیه‌ی چهارم (شهادت زنده‌اند، پس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده است)

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾ (آل عمران، ۱۶۹) یعنی: هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

در تفسیر جامع البیان آمده است: «ثنا سلمة، عن ابن إسحاق: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ﴾

و لا تظنن. و قوله: ﴿الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی: الذین قتلوا بأحد من أصحاب رسول الله ﷺ ﴿أَمْواتاً﴾ یقول: و لا تحسبنهم یا محمد أمواتا، لا یحسون شیئاً، و لا یلتذون، و لا یتنعمون، فإنهم أحياء عندی، متنعمون فی رزقی، فرحون مسرورون بما آتیهم من کرامتی و فضلی، و حبوتهم به من جزیل ثوابی و عطائی» (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۴، ص ۱۱۳).

در تأویلات أهل السنة نیز آمده است: «و قوله ﷺ: ﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً﴾ قیل فیہ بوجوه، قیل: إن المنافقین قالوا للذین قتلوا بأحد و ببدر: إنهم ماتوا؛ فأنزل الله ﷻ: ﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله﴾ بأحد و بدر ﴿أمواتاً﴾ کسائر الموتی؛ بل هم أحياء عند ربهم» (ماتریدی، ۱۴۲۶ ق، ج ۲، ص ۵۲۸).

در دو تفسیر فوق که از تفاسیر اهل تسنن هستند، ببینید چه تعریفی از زنده بودن شهدا می دهند: طبری می گوید: (خداوند می فرماید): ای محمد ﷺ (هرگز) مپندار کسانی از اصحاب تو که در (جنگ) احد کشته شدند مرده گانی اند که نه چیزی احساس می کنند، و نه لذتی می برند، و نه از (چیزی) بهره مند می شوند، بلکه آنها زنده اند و نزد من و در رزق من متنعم هستند، و (همواره) از آنچه که من از کرامت و فضل من به آنها عطا کرده ام شاد و خرسندند، و پاداش و عطاها می من آنها را احاطه کرده است.

ماتریدی نیز می گوید: در تفسیر این آیه شریفه وجوهی گفته اند که یکی از آن وجوه این است که گفته شده: منافقان (راجع به) کشته شدگان در (جنگ) بدر و احد می گفتند: (آنها) مرده اند! و خداوند ﷻ می فرماید: کشتگان بدر واحد، نمرده اند (مثل سایر اموات)، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارش (روزی

می‌خورند).

یکی از شبهات مهمی که مخالفان مطرح می‌کردند این بود: به فرض اینکه بپذیریم، مؤمنان، زمان رسول خدا ﷺ توسلی هم به ایشان داشته‌اند، این در زمان حیات حضرت ﷺ بوده، پس از رحلت ایشان که او به اموات پیوسته، دیگر توسل چه معنی دارد؟ این کار شرک است.

در این آیه شریفه و توضیحاتی که از تفاسیر اهل تسنن نقل شد مشاهده گردید که قرآن «شهید» را زنده می‌داند و از سایر مرده‌گان جدا می‌کند. یعنی چیزی که سایر مرده‌گان نمی‌توانند آن را حس کنند، و یا از آن لذت ببرند، و یا بشنوند، این شهدا به خاطر تقربی که به پروردگار عالم پیدا کرده‌اند می‌توانند حس کنند، لذت ببرند، و بشنوند. حال سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا رسول گرامی اسلام ﷺ کمتر از این شهدا است؟ یعنی اگر شهدا زنده‌اند آیا آن حضرت ﷺ زنده نیست؟ و حال آنکه شهادت تنها به کشته شدن در میدان نبرد نیست. در این زمینه روایاتی است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

رسول خدا ﷺ فرمود: «لِلْمُؤَدَّنِ فِيمَا بَيْنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ الْمَتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﷺ» (شیخ صدوق، ۱۳۸۲ ش، ص ۷۱) یعنی: برای مؤذن بین اذان و اقامه پاداشی است مثل شهید در راه خدای ﷺ که در خون خود غلطیده است.

و نیز فرمود: «من مات حتف أنفه في سبيل الله فهو شهيد». (شیخ صدوق، ۱۳۶۷ ش، ج ۶، ص ۳۱۶) یعنی: هرکس در راه خدا بمیرد بدون اینکه ضربه‌ای بخورد و یا کشته شود (در بستر بمیرد)، همانا او شهید است.

و نیز فرمود: «مَنْ صَبَرَ عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۱، ص ۲۸۷) یعنی: کسی که در نافرمانی خدا شکیبایی ورزد (یعنی گناه نکند و بر گناه نکرده صبر کند) پس او مانند مجاهد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر فرمود: «مَنْ مَشَى فِي إِصْلَاحِ بَيْنِ امْرَأَةٍ وَ زَوْجِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقًّا وَ كَانْ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا وَ كَلِمَةٍ فِي ذَلِكَ عِبَادَةِ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَ صِيَامِ نَهَارِهَا» (بروجردی، ۱۳۸۶ ش، ج ۲۶، ص ۶۱۸) یعنی: هرکس در اصلاح (رابطه) بین زن و شوهری گام بردارد (تلاشی کند)، خدای تعالی پاداش هزار شهید در راه خودش را حقیقتاً به او می‌دهد، و برای هر گامی که او بر می‌دارد و هر کلمه‌ای که می‌گوید، عبادت یکسال که شب‌های آن را (تا به صبح) عبادت کرده باشد، و روزهای آن را (تماماً) روزه داشته باشد، عطا می‌فرماید.

و نیز فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، النص، ۵۲۱) هنگامی که قیامت بر پا شود قلم دانشمندان (مدافع دین) با خون شهدای (ریخته شده پای دین) سنجیده می‌شود و قلم دانشمندان بر خون شهدا ترجیح داده می‌شود.

همان‌گونه که در روایات رسیده از رسول خدا ﷺ ملاحظه کردیم، چه بسا کسی در میدان تلاش معاش حلال برای زندگی و یا میدان مبارزه‌ی علمی و یا اصلاح بین همسران و یا جهاد با نفس و ... از دنیا برود و شهید باشد، چه رسد به رسول خدا ﷺ که نه تنها اشرف مخلوقات، بلکه اشرف انبیا و رسل است و به یقین مقام و جایگاه آخروی ایشان از همه‌ی شهدا برتر است و همه‌ی انبیا، علما، و شهدا آرزو دارند که گرد منبر سراسر نور آن حضرت در روضه‌ی رضوان

الهی باشند. و به همین مثابه‌اند، امامان معصوم علیهم‌السلام که خاصان عالم خلقت و اسباب آفرینش زمین و آسمانند. حقیقتاً، محروم و خسران دیده‌اند کسانی که در فرصت کوتاه عمر آن ذوات مقدس و واسطه‌های فیض الهی، خلیفه و جانشینان پروردگار در دنیا و آخرت را نشناسند و خود را تا ابد از فیض وجود آنان محروم کنند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

نویسنده در این پژوهش با شش آیه از قرآن کریم که به نوعی مورد سوء برداشت مخالفان قرار گرفته است به طرح شبهه «توسل» از سوی مخالفان پرداخته و ضمن بررسی اجمالی پاسخ‌های متناسب با آیات ارائه گردید و در ادامه با طرح چهار آیه‌ی کلیدی به پاسخ مفصل‌تر پرداخته و ثابت نموده که شبهه‌ی طرح‌شده در باب «توسل» و مشرک خواندن شیعه از اساس باطل است.

طراحان شبهه‌ی «توسل»، یا اساساً آگاهی از مبانی فکری شیعه نداشته و یا غرض‌ورزانه به طرح چنین شبهه‌ی پرداخته‌اند؛ و از طرفی سست بودن مبانی فکری آنان و اطلاع اندکشان از مفاهیم بلند قرآنی نیز در طی این بررسی کشف گردید. عمده‌ی حرف مخالفان بر دو محور استوار است. اول: رد کردن اصل بحث «توسل» دوم: رد «توسل» به کسی که مرده است. در پاسخ محور اول باید گفت: نظام هستی طبق سنت الهی از طریق اسباب و علل تدبیر می‌شود. از طرفی حتی انبیاء، اولیاء، ملائکه و اجنه نیز برای تقرب به درگاه الهی از «وسیله» استفاده کرده و می‌کنند. و دیگر اینکه، خداوند خودش امر فرموده که از «وسیله» برای تقرب به خداوند استفاده کنید. و بالاخره اینکه، لفظ «وسیله» در قرآن به صورت مطلق و عام آمده و هر نوع «وسیله» از جمله «واسطه» قرار دادن اولیاء الله

را شامل می‌شود و تأییداتی هم در روایات برای آن آمده است. و در محور دوم شایان ذکر است که وقتی قرآن شهدا را زنده می‌داند، چه جای بُعد است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نتواند زنده باشد. در نهایت بر این مطلب تأکید شد که دوری و عدم شناخت آن انوار تابان بی‌بدیل که، بآذن الله، سُکان دار اداره‌ی عالم هستی و قسیم الجنه و النار دار آخرت هستند و عدم تمسک به آنان، چیزی جز خذلان، خسران و محرومیت ابدی نیست.

## منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، قم: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۲. آذرنوش آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران:، نشر نی، چاپ هفدهم، ۱۳۴۹ ش.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، مترجم: حسن زاده، تهران: ارمغان طوبی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۴. همو، من لا یحضره الفقیه، تهران: نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۵. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن شهر آشوب، مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قم: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ق.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، قم: انتشارات انصاری، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
۸. بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعة، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.

۹. جوادی آملی، تسنیم، تحقیق و تنظیم: حسن واعظی محمدی، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. حائری طهرانی، علی، مقتنیات الدرر، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۳۸ ش.
۱۱. حرّعاملی، محمد ابن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البتیة، چاپ اول، ۱۰۴۹ ق.
۱۲. دخیل، علی محمد علی، الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، لبنان: دار التعارف للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. سلطان‌علی‌شاه، سلطان محمد بن حیدر، متن و ترجمه فارسی تفسیر شریف بیان السعاده، تهران: سرالاسرار، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. سمرقندی «بحر العلوم»، نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی، لبنان: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه: حسین نوری همدانی، تهران: فرهانی، چاپ اول، بی‌تا.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان: دار المعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم: دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة الله، جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم‌السلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله، تفسیر خلاصه منهج الصادقین، تهران: اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.



۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۲. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة، دارالکتب العلمیة، بیروت: منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
۲۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، موسوی همدانی، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
۲۴. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. مغنیه، محمدجواد، ترجمه تفسیر کاشف، موسی دانش، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ دهم، ۱۳۷۱ ش.
۲۷. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۲۸. واحدی، علی بن احمد، الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت: دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.



پرو، شکاره علوم انسانی و مطالعات فرسنگی  
رتال جامع علوم انسانی